



اسوه های ماندگار کربلا

سیدحامد شاهرخی - علی رضوانشهری

حماسه شکوهمند و جاوید کربلا همواره محور منبرها بوده و خواهد بود؛ لیکن از چند منظر دیگر نیز می توان به قیام امام علیه السلام پرداخت و به منبر تنوع و نوآوری داد؛ مثلاً:

الف. کربلا بهترین نمایشگاه فضیلتهاست و غرفه هایی نظیر ستم ستیزی، ذلت گریزی، عزت آفرینی، صبر آموزی، جوانمردی و شهامت، عرفان و معنویت، توکل، دعا، ایثار، بندگی و عبودیت، ارشاد و هدایت... دارد.

ب. دانشگاه کربلا اوج عروج اسوه هاست. علاوه بر ارائه فضیلت، شخصیت هایی را نشان می دهد که اسوه و سرمشقند. از آنجا که عترت، عدل و همتای قرآن است، بسان قرآن، تنها به ذکر فضائل، بسنده نمی کند. مثلاً صرفاً تقوا یا شهادت و صدق و صبر را توصیف نمی فرماید، مگر آنکه همانجا یا در آیات دیگر، اسوه های متقیان، شهیدان، صدیقان و صابران را نیز معرفی می فرماید. در کربلا نیز فضیلتها با اسوه ها می درخشند.

گ. گویندگان، این دو شیوه را می توانند محور سخنرانی قرار دهند؛ مثلاً در میان جوانان علی اکبر را به عنوان اسوه جوانان، و عبدالله را اسوه

ابوالفضل علیه السلام، اسوه ایثار

نام او عباس، کنیه اش ابو الفضل، القابش قمر بنی هاشم، عبد صالح، سقّا، صاحب اللواء (علمدار)، طیار، باب الحوائج، المواسی (ایثارگر)، الحامی (مدافع)، والوafi (محافظ) است.

ولادت او در چهارم شعبان سنه ۲۶ هجری قمری بوده است.^۱

امام سجّاد علیه السلام که در کربلا ناظر جوانمردی و جانبازی عباس بوده است می فرماید:

«رَحِمَ اللَّهُ عَمِّي الْعَبَّاسَ، فَلَقَدْ آثَرَ وَأَبْلَى وَفَدَى أَخَاهُ بِنَفْسِهِ حَتَّى قُطِعَتْ يَدَاهُ، فَأَبْدَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْهُمَا جَنَاحَيْنِ يَطِيرُ بِهِمَا مَعَ الْمَلَائِكَةِ فِي الْجَنَّةِ كَمَا جَعَلَ لِجَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَأَنَّ لِلْعَبَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مَنزِلَةً يَغْبِطُهُ بِهَا جَمِيعُ الشُّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ،

خدای، عمویم عباس را رحمت کند، جدّاً ایثار و جان‌بازی و برای برادرش فداکاری کرد، [آن قدر کوشید،] تا دو دستش جدا گردید. در عوض، خدای عزیز و جلیل دو بال در بهشت به وی عطا کرد که با ملائکه

خدای، عمویم عباس را

رحمت کند، جدّاً ایثار و

جان‌بازی و برای برادرش

فداکاری کرد

نوجوانان، مادر و هب یا رباب را اسوه مادران شهید و... عنوان کنند و یا همراهان امام را تحت عناوین ذیل معرفی کنند: هاشمیان، صحابیان، جوانان، نوجوانان، کودکان، زنان و دختران، مادران و خواهران، سفیران، اسیران، مجروحان، موالیان، یاران، فرماندهان و... در کربلا. یا عنوان سخنرانی را یکی از فضائل اخلاقی مثل ایثار در کربلا، شهامت... قرار دهند و از یاران امام علیه السلام حدیث و سیره و قصه نقل کنند و به سایر جوانب موضوع پردازند. تا هم معارف دینی گفته شود و هم از منبرهای تکراری پیش‌گیری شود.

در این مقال، به گزارش اجمالی چند شخصیت می‌پردازیم و مطالب را باختصار نقل می‌کنیم.

۱. اسوه‌هایی از قیام عاشورا، ص ۱۸۹.

فرمود: «إِزَكَبَ بِنَفْسِي أَنْتَ يَا أَخِي حَتَّى تَلْقَاهُمْ فَتَقُولَ لَهُمْ مَا لَكُمْ وَمَا بَدَأَ لَكُمْ؟»^۴ برادرم، جانم به فدایت، سوار شو و نزدشان برو و به آنان بگو چه کار دارید و چه برنامه‌ای برایتان پیش آمده است؟»

چند نکته

□ امام‌شناسی و محبت عباس علیه السلام، نسبت به امام زمانش به قدری بود که در محضرش، بی اجازه نمی‌نشست، بسان رفتار علی علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله احترام می‌کرد، به گونه‌ای که در زیارت امام زمان علیه السلام برایش آمده است: «السَّلَامُ عَلَى أَبِي الْفَضْلِ الْعَبَّاسِ الْمُؤَاسِي أَخَاهُ بِنَفْسِهِ...» سلام بر ابو الفضل العباس که جان برکف با برادرش مواسات داشت.^۵

□ ابو الفضل شهید که فرزند و برادر چند شهید است، در کربلا سه برادر ابوینی را ابتدا به جنگ فرستاد تا:

الف. مطمئن باشد که در راه

پرواز کند؛ همانگونه که برای جعفر بن ابی طالب قرار داده است. او نزد خدا، دارای مقامی ارجمند است که همه شهیدان، در قیامت، آرزو کنند.^۱

در بیان امامان

امام صادق علیه السلام فرمودند: «كَانَ عَمَّنَا الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام نَافِذَ الْبَصِيرَةِ، صُلْبَ الْإِيمَانِ، جَاهِدَ مَعَ الْحُسَيْنِ عليه السلام وَأَبْلَى بِلَاءَ حَسَنًا وَمَضَى شَهِيدًا»^۲ عموی ما عباس بن علی علیه السلام دارای بصیرت و ینش نافذ و ایمانی استوار بود. همراه حسین علیه السلام جنگید و با دشواریها آزموده شد [و سربلند و نیکو از امتحان در آمد] و به درجه شهادت نائل شد.

در زیارت نامه او و در زیارت ناحیه مقدسه، جلوه‌ای از فضائلش می‌درخشند.

امام باقر علیه السلام فرمودند: «إِنَّهُ كَانَ عِنْدَ وَفَاةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فِي دَرَجَةِ رَفِيعَةٍ وَمَرْتَبَةٍ عَظِيمَةٍ مِنَ الْعِلْمِ وَالْجَلَالَةِ»^۳ عباس علیه السلام به هنگام رحلت امیر مؤمنان علیه السلام [۲۰ سال پیش از شهادت] در مقام بلندی از علم و بزرگی [و جلالت] قرار داشت.

امام حسین علیه السلام در عصر تاسوعا، با اطلاع از حرکت و هجمه لشکر یزید،

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۹۸؛ پیشوای شهیدان، ص ۳۱۱.

۲. اسوه‌هایی از قیام عاشورا، ص ۲۰۲.

۳. سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۵۵.

۴. معالم المدرستین، ج ۳، ص ۱۰۹.

۵. همان، ص ۱۹۷؛ زیارت ناحیه مقدسه.

عباس، برای پسر عمه‌هایش امان‌نامه از ابن زیاد گرفت و آورد... ابو الفضل علیه السلام پاسخ داد: «... ما را بدین امان، نیازی نیست، امان خدا برتر و بالاتر از امانِ پسر سمیه است. (سمیه از روستای بنام عرب و مادر زیاد بوده است).»^۲

۲. پیش از نبرد، شب هنگام، شمر مکرر فریاد می‌زد: خواهرزادگانم کجایند... جوابش را ندادند. امام فرمود: پاسخش را بدهید، هر چند فاسق است... پاسخ عباس علیه السلام این بود که: «خدای تو را لعنت کند و امان تو را! آیا مادر امان باشیم و پسر رسول خدا نه؟»^۳

در میدان جنگ

عباس در حال جنگ این شعر حماسی را می‌خواند:

وَاللَّهِ إِنْ قَطَعْتُمْ يَمِينِي
إِنِّي أَحَامِي أَبْدَأَ عَنْ دِهْنِي
وَعَنْ إِمَامٍ صَادِقٍ الْيَقِينِ
تَجَلَّى النَّبِيُّ الطَّاهِرِ الْأَمِينِ

۱. پیشوای شهیدان، ص ۳۰۹ به بعد.

۲. همان، ص ۳۱۰.

۳. همان.

شهادتشان مانع و خللی رخ ندهد.
ب. پرپر شدن گل جوانی آنان را ببیند و سوز و گداز و اجر خاندان شهید را درک کند.
ج. آنان داغ برادر نبینند.

سقای

۱. چون مَحْرَمِ كودکان اهل بیت علیهم السلام بوده آنان آب می‌آشامید. از این رو چشم کودکان هنگام تشنگی، به دست عباس بود.

۲. هر چه به عاشورا نزدیکتر شدند آب کمتر شد، آبها را به صورت سهمیه‌بندی بین حاضران توزیع کردند. سه نفر سهم خویش را ایثار کردند: امام حسین علیه السلام، زینب و ابو الفضل علیه السلام.

۳. لحظه شهادت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شهدا را سیراب می‌کرد، همان‌گونه که در پیام امام به علی اکبر علیه السلام منعکس است. ولی گفته‌اند عباس علیه السلام به احترام جگر سوزان تشنگان، آب نیاشامید. لذا منزلتی در قیامت دارد که مورد غبطه است.^۱

دو امان‌نامه

۱. هنگام تجمّع لشکر شمر در کاخ کوفه، «ابن ابی المحل» دایمی‌زاده

در کربلا ۲۷ یا ۲۸ سال از عمرش می‌گذشت.

او در شکل و شمایل و خلق و خو شبیه‌ترین مردم به رسول خدا ﷺ بود. او جوانی عالم، وارسته، رشید و شجاع بود. در مقابل پدر نمی‌نشست و بدون اجازه او صحبت نمی‌کرد. او نخستین فرد هاشمی است که به میدان رزم رفت. بعد از پیکار با سپاه خصم نزد پدر آمد و گفت: «يَا أَبَتِ الْعَطَشِ قَدْ قَتَلَنِي وَ قَتَلَ الْحَدِيدُ قَدْ أَجْهَدَنِي فَهَلْ إِلَى شَرْبَةٍ مِنَ الْمَاءِ سَبِيلٌ؛ پدر! تشنگی مرا می‌کشد و سنگینی سلاح مرا به خستگی افکنده است، آیا برای من جرعه آبی هست؟» امام گریست و فرمود: «... دیری نمی‌گذرد که جد بزرگوارت رسول خدا ﷺ را زیارت خواهی کرد. و تو را از آبی سیراب کند که هرگز احساس تشنگی نکنی.»

او به میدان برگشت و توسط منقذ

«به خدا سوگند، گرچه دست راست مرا قطع نمودید، ولی من تا آنجا که زنده هستم، از دین خود و امام و پیشوایم که [در ایمان خود] صادق و فرزند پیامبر پاک و امین است، دفاع خواهم کرد.»^۱

مرحوم مجلسی می‌نویسد: «فَضْرِبُهُ مَلْعُونٌ بِعَمُودٍ مِنْ حَدِيدٍ فَقَتَلَهُ؛ [وقتی که هر دو دست عباس افتاد، ملعونی از لشکریان دشمن با عمود آهنین بر [سر مبارک] آن حضرت زد و او را به شهادت رساند.»^۲

امام خطاب به عباس فرمود: «وَاخَاهُ، وَابْنَاهُ، وَابْنَةَ قَلْبَاهُ، وَاقْرَةَ عَيْنَاهُ، وَاقِلَّةَ نَاصِرَاهُ بَعِزُّ وَاللَّهِ عَلَيَّ فِرَاقُكَ؛ ای وای برادرم! ای وای عباس من! ای وای پاره قلب من! ای وای روشنی چشمان من! ای وای از اندک بودن یاران! سوگند به خدا که دوری تو برای من سخت است.»^۳

علی اکبر علیه السلام، اسوه جوانان

او در سال ۳۳ هجری بدنیا آمد. نامش علی و کنیه‌اش ابو الحسن و به علی اکبر معروف است.^۴

۱. ناسخ التواریخ (امام حسین علیه السلام)، ج ۲، ص ۳۴۵.

۲. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۱.

۳. فرهنگ سخنان امام حسین علیه السلام، ص ۱۸۶.

۴. مقاتل الطالبیین، ص ۳۱.

رعایت قرابت ما با رسول الله، سزاوارتر است.^۲

صفات نیکو

علی اکبر علیه السلام متصف به بسیاری از خصال پسندیده بود؛ مثل زیبایی اندام، شجاعت، شهامت، فضل، کمال، تقوا، حلم و بردباری، ادب، متانت، برخورد اجتماعی مناسب، حُسن خلق، عبادت و....

قاسم بن الحسن

سه ساله بود که پدرش امام حسن مجتبی علیه السلام به شهادت رسید و تحت سرپرستی مستقیم امام حسین علیه السلام تربیت و پرورش یافت. مادرش نفیله از کنیزان امام مجتبی علیه السلام بود.

او درس حماسه و فداکاری و ظلم‌ستیزی را نزد عمویش آموخت و علی‌رغم سن کمش توانست حق را از باطل تمیز دهد و در کربلا حاضر شد و چون تنهایی عمو را دید اذن میدان خواست، اما عمو اجازه نداد. از او

بن مُرّة عبیدی تیر خورد. دست در گردن اسب انداخت و به میان سپاه دشمن رفت. آنها دورش را گرفتند و بدنش را قطعه قطعه کردند. «فَقَطَّوْهُ بِسُيُوفِهِمْ إِيَّامًا إِيَّامًا»

چند نکته در باره علی اکبر

□ علی اکبر در مسائل سیاسی آن زمان به حدی دقیق و صاحب نظر بود که امام علیه السلام در شب عاشورا در کنار ابوالفضل العباس علیه السلام علی اکبر را نیز به عنوان مشاور عالی خود به جلسه‌ای که با عمر بن سعد تشکیل داد، برد.

□ امام حسین علیه السلام در برهه‌ای که بنی امیه به علی علیه السلام لعن می‌کردند و برخی می‌ترسیدند نام علی را بر فرزند خویش بگذارند، می‌فرماید: «اگر هزار فرزند پسر داشته باشم، همه را علی می‌نامم.»^۱

□ مادرش لیلا، دختر ابومرّة بن عروه بن مسعود ثقفی، و مادر بزرگش «میمونه» دختر ابوسفیان است. از این رو لشکر یزید در آغاز نبرد به او گفتند: «به دلیل خویشاوندیت با یزید به تو امان می‌دهیم تا نجات یابی.» حضرت فرمود: «إِنَّ قَرَابَةَ رَسُولِ اللَّهِ أَحَقُّ أَنْ تُرْعَى؛

۱. اسوه‌هایی از قیام عاشورا، ص ۱۳۸؛ زندگانی

امام حسین علیه السلام، ج ۲، ص ۸۰

۲. همان، ص ۱۴۰؛ مقتل مقرر، ص ۲۵۷.

اصرار و از حضرت انکار. بعد از التماس زیاد امام اجازه داد.

امام فرمود: «كَيْفَ الْمَوْتُ عِنْدَكَ؟»
مرگ در نزد تو چگونه است؟»

گفت: «يَا عَمُّ! أَخْلَى مِنْ الْعَسَلِ؛
عمو جان! از عسل شیرین تر است.»

هنگام جنگ این رجز را می‌خواند:

إِنْ تُنْكِرُونِي فَأَنَا ابْنُ الْحَسَنِ

سِبْطُ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى الْمُؤْتَمَنِ

هَذَا حُسَيْنٌ كَأَلْسِيرِ الْمُرْتَهَنِ

بَيْنَ أَنْاسٍ لَا سُقُوقَ الْمَرْزَنِ

«[ای مردم] اگر مرا نمی‌شناسید،

من پسر حسن، نواده پیامبر برگزیده و

امین خدا هستم. این حسین است که

همچون اسیر و گروگانی در بین شما

قرار گرفته است. خدا این مردم را از

باران رحمتش سیراب نسازد.»^۱

او با شهامت و شجاعت تمام

حمله کرد. «فَقَاتَلَ قِتَالًا شَدِيدًا.» علی‌رغم

سن کم ۳۵ نفر را به هلاکت رساند، عمر

سعد کمین کرد و با شمشیر چنان بر سر

مبارکش زد که سرش شکافته شد و با

صورت به روی زمین کربلا افتاد. سر

جناب قاسم به دامن حسین علیه السلام بود که

جان به جان آفرین تسلیم کرد.

مسلم بن عقیل، اولین سفیر شهادت

مسلم فرزند عقیل بن ابی طالب و
نام مادرش علیه است.

با عموزاده خود رقیه، دختر

امیر مؤمنان علیه السلام ازدواج کرد.^۲ وی

مردی بزرگوار و دلیر و دانشمند و اهل

تقوا و فضیلت بود. در شجاعتش

همین بس که در سنین جوانی در رکاب

مولایش امیر مؤمنان علی علیه السلام در جنگ

صفین در میمنه و جناح راست لشکر

امام علیه السلام بود.^۳

در روزگار امام حسن و امام

حسین علیه السلام به عنوان یک یار مخلص و

مطیع در کنارشان بود.

امام حسین علیه السلام پس از رسیدن

نامه‌های مکرر کوفیان، عموزاده خود

مسلم بن عقیل را به کوفه فرستاد تا اگر

دید مردم متحد و جمع هستند،

بی‌درنگ اطلاع دهد. او در نیمه دوم ماه

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۴.

۲. أنساب الأشراف، ج ۲، ص ۸۳۰.

۳. بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۹۳.

یارانش نفوذ کرده بود از جایگاه مسلم آگاه شد.

هانی را که میزبان مسلم بود دستگیر کرد و او را با چوب زد و در بند کشید. تحصن بیعت کنندگان برای رهائی هانی بن عروه از دست ابن زیاد مؤثر نیفتاد و مردم از ترس جان خود دسته دسته از گرد مسلم متفرق گشتند. عباس جدلی می گوید: با فرزند عقیل همراه چهار هزار نفر خارج شدیم. هنوز به قصر نرسیده بودیم که تعدادمان به سیصد نفر رسید. دائماً از ما فرار می کردند تا اینکه شب شد و تنها سی نفر در مسجد با مسلم بن عقیل ماندند و نماز خواندند؛ [نمازی که دهها هزار نفر شرکت می کردند.] مسلم وقتی با این وضع روبرو شد به طرف درهای محله کنده رفت، [از آن سی نفر] تنها ده نفر با او مانده بودند. سپس از درب خارج شد در حالی که دیگر کسی با او نبود.^۱

مسلم با چهره ای سرگشته در کوچه های کوفه راه می رفت. مدتی در

مبارک رمضان از مکه بیرون رفت و از مدینه گذر کرد و در مسجد پیغمبر نماز خواند و با کسان خود وداع کرد و راهی کوفه شد.

در کوفه به خانه مختار وارد شد و شیعیان نزد او آمد و رفت می کردند. با آمدن عبید الله و فشارها و محدودیتهایی که او در شهر ایجاد کرد، مسلم از خانه مختار به خانه هانی بن عروه منتقل شد و در این مقطع کوفیان به این منزل می آمدند. به گفته ابی مخنف، بیش از هیجده هزار نفر با مسلم بیعت کردند. در آن حال که مسلم وضعیّت را این گونه دید، به مولایش حسین رضی الله عنه بیعت کوفیان را گزارش داد و تقاضا کرد هر چه زودتر به کوفه آید، چون مردم مشتاقانه آرزومند زیارتش هستند. ابن زیاد چون حکومت کوفه را در خطر دید، فشارها را بیشتر کرد و در حرکت نخست سرکوبی و دستگیری عوامل قیام را سرلوحه کار خود قرار داد. نخست به جستجوی مسلم پرداخت تا بوسیله یکی از غلامان خود بنام معقل که در دستگاه مسلم و

۱. وقعة الطف، ص ۱۲۶.

خانه طوعه درنگ کرد؛ اما با خبر چینی فرزند طوعه، این محل لو رفت.

ابن زیاد که به دلیری و شجاعت مسلم آگاه بود، به محمد بن اشعث دستور داد تا همراه سیصد جنگجو، مسلم را دستگیر کنند.^۱ سفیر تنهای امام در برابر محاصره کنندگان جنایت‌کار به خوبی ایستاد و شمشیر زد و در آن حال این اشعار را می‌خواند:

اقْسَمْتُ لَا أَقْتَلُ إِلَّا حُرّاً

وَإِنْ رَأَيْتُ الْمَوْتَ شَيْئاً تُكْرَهُ

«قسم خوردم در حال آزادی کشته شوم [نه اسارت]؛ گر چه مرگ در نظرم چیز ناخوشایندی باشد.»

با درخواست نیروی کمکی محمد بن اشعث از ابن زیاد و فزونی نیروهای محاصره کننده و دادن امان در یک پیکار ناجوان مردانه، کوفیان با پرتاب آتش و سنگ مسلم را دستگیر کردند در حالی که اشک از چشمانش حلقه زده بود.

یکی بدو گفت: چرا گریه می‌کنی؟ کسی که در راه برانداختن حکومتی گام بر می‌دارد، باید آماده چنین روزی باشد، مسلم گفت: به خدا سوگند برای

خود نمی‌گیریم و از کشته شدن زاری نمی‌کنم، من برای حسین علیه السلام می‌گیرم که به زودی بدین جا خواهد آمد و این مردم با او چه خواهند کرد.

در دارالاماره در مجلس ابن زیاد از عمر بن سعد درخواست کرد تا او کسی را به سوی حسین علیه السلام بفرستد و او را از مسیر کوفه باز گرداند.

مسلم بن عقیل با شجاعت تمام از مواضع خود دفاع کرد و به رسوا کردن ابن زیاد و یزید پرداخت. آن گاه ابن زیاد به ابن بُکَیْر دستور داد تا مسلم را بالای قصر ببرد و گردنش را قطع کند و جسدش را در پی سرش به پایین پرتاب کند.

آن گاه ابن زیاد به کشتن هانی و تنی چند از زندانیان فرمان داد و فرمان اجرا گردید. کوفیان پذیرایی از مسلم را به حد اعلا رسانیدند! ریسمانی بر پای مسلم بستند و ریسمانی بر پای هانی و هر دو پیکر را در کوچه‌ها کشیدند.

ابن زیاد هم، سرهای مسلم و هانی را به شام نزد یزید فرستاد! سپس

۱. الفتوح، ص ۸۶۰.

کرد:

«اللَّهُمَّ اخْكُم بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِ عَرُونََا وَ
خَذَلُونَا وَكَذَّبُونَا...؛ خدایا بین ما و
مردمانی که با ما با فریب، دروغ، بی
وفایی رفتار کردند خودت داوری
کن...»

در زیارت او می خوانیم: «أَشْهَدُ
أَنَّكَ وَفَيْتَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَبَدَلْتَ نَفْسَكَ فِي نُصْرَةِ
حُجَّةِ اللَّهِ...؛ شهادت می دهم که تو به
عهد و پیمان خود با خدا وفا نمودی و
جان خویش را در راه نصرت حجت
خدا نثار کردی...»

«السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ
النَّاصِحُ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَلِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ
الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ...؛ سلام بر تو ای بنده
شایسته و خیر خواه خدا و پیامبرش و
امیر المؤمنین و حسن و حسین و...»

هانی بن عروه مرادی

از اصحاب رسول خدا ﷺ بود و
در سه جنگ مهم روزگار خلافت
حضرت علی ﷺ حضور یافت. او

فرمان داد تن مسلم را در شهر به دار
آویختند. به گفته مامقانی، مسلم به
هنگام شهادت ۲۸ سال داشت.^۱

وصیت

مسلم با نگاهی به اطرافش در
دار الاماره آشنایی جز عمر سعد
نیافت، وی را به کنار کشید و چنین
وصیت کرد:

۱. «أَوَّلُ وَصِيَّتِي شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
وَخَدُّهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ
رَسُولُهُ وَأَنَّ عَلِيًّا وَلِيَّ اللَّهِ؛ اولین وصیتم
شهادت به یگانگی خدای بی همتاست
و نیز شهادت می دهم که حضرت
محمد ﷺ بنده و رسول او است و
اینکه علی ﷺ ولی خداست.»

۲. در این شهر هزار درهم قرض
کرده ام، زره و لباس جنگی مرا
بفروشید و بپردازید.

۳. شنیده ام مولایم حضرت
حسین ﷺ با خاندانش روانه کوفه
است، به او بنویسید نیاید.^۲

۴. بدنم را از ابن زیاد بگیرد و به
خاک بسپارید.

آخرین دعاهای مسلم

او بر بالای دار الاماره چنین دعا

۱. تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۱۴.

۲. اسوه های از قیام عاشورا، ص ۵۳؛ ناسخ
التواریخ، بخش امام حسین ﷺ، ج ۲، ص ۹۸.

کربلا بهترین نمایشگاه
فضیلتهاست و غرّفه‌هایی
نظیر ستم ستیزی، ذلت
گریزی، عزّت آفرینی، صبر
آموزی، جوانمردی و
شهامت، عرفان و معنویت،
توکل، دعا، ایثار، بندگی و
عبودیت، ارشاد و هدایت...
دارد.

در جاهلیت و اسلام و اولین شهید از
اصحاب امام حسین علیه السلام بود.
از طرف ابن زیاد به فرماندهی
هزار سوار منصوب گشت و برای
مقابله با امام علیه السلام از کوفه خارج شد.
هنگام ظهر در مقابل لشکر امام
قرار گرفت و نماز جماعت را به امام

بزرگ قبیله مرادی بود و چهار هزار
سلّح و هشت هزار پیاده تحت امر او
بودند.^۱

مسلم در خانه هانی مأوی گرفت
و قضیه توسط جاسوسان آشکار شد.
ابن زیاد هانی را دستگیر و تحت
شکنجه قرار داد، در حالی که نود سال
از عمرش می‌گذشت. در روز هشتم
ذی حجّه سال شصتم، همان روزی که
مسلم را شهید کردند او را هم به
شهادت رساندند و سرش را جدا
کردند و پیکرش را بر دار زدند و به
همراه سر مسلم برای یزید فرستادند.

پیکر هانی چند روز بر زمین ماند،
سپس همسر میثم تمّار در نیمه شب آن
را کنار مسجد اعظم کوفه برده و دفن
کرد.

امام حسین علیه السلام چون از شهادت
مسلم و هانی خبر یافت، سخت
گریست؛ گریستنی شدید،^۲ و چند بار
این آیه را تکرار فرمود: **«إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ
رَاجِعُونَ»**^۳. رحمت خدا بر آن دو باد.

حزین یزیدریاحی

از اشراف و بزرگ زادگان عراق

۱. مروج الذهب، ج ۳، ص ۵۹.

۲. الفتوح، ص ۱۶۵.

۳. ابصار العین، ص ۱۴۲.

اقتدا کرد.

مژده بهشت

او می‌گوید: وقتی از دار الاماره خارج شدم این صدا را شنیدم «أَبِئْسَ يَا حَرْبُ بِالْجَنَّةِ؛ ای حَرْ، مژده باد تو را به بهشت».

با توجه به مأموریتش انتظار چنین مژده‌ای را نداشت و با تعجب با خود گفت: «وَاللَّهِ مَا هَذِهِ بَشَارَةٌ وَأَنَا أُسِيرُ إِلَى حَرْبِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ به خدا که این مژده و بشارت نیست. چگونه کسی که به جنگ حسین علیه السلام می‌رود لایق بشارت [بهشت و سعادت] می‌شود!»

روز عاشورا که حَرْ برای توبه نزد امام رفت داستانش را عرض کرد و گفت: تا این لحظه فکر نمی‌کردم که بالاخره به یاران تو خواهم پیوست و به چنین سعادت‌ی نائل خواهم شد.

اولین برخورد حَرْ با امام علیه السلام

امام وقتی هنگام ظهر تشنگی لشکریان حَرْ را دید، دستور داد به آنان آب بدهند؛ حتی روی اسبان آنها نیز آب بپاشند.

«علی بن طحَّان مَحَارِبِي» گوید:

من در لشکر حَرْ بودم و پس از همه

رسیدم و بسیار هم تشنه بودم، امام علیه السلام با دست خود مرا سیراب کرد.

برخوردهای حَرْ با امام علیه السلام

۱. اقتدا به امام هنگام نماز ظهر.
۲. طبق دستور، حر امام را سایه به سایه تعقیب کرد و از هر گونه حرکت باز داشت. امام خطاب به او فرمود: «تُكَلِّتُكَ أُمِّكَ، ما تُرِيدُ؛ مادرت به عزایت بنشیند، از ما چه می‌خواهی؟»

حَرْ در پاسخ گفت: اگر کسی از عرب جز تو در چنین حالی که تو در آن هستی، این سخن را به من می‌گفت، من نیز نام مادرش را می‌بردم. ولی به خدا من نمی‌توانم نام مادر تو را جز به بهترین راه و کلماتی که توانایی دارم ببرم.»^۱

۳. حَرْ گفت: من دستور جنگ ندارم. حالا که از رفتن به کوفه خودداری می‌کنی باید راهی انتخاب کنی که نه به کوفه باشد و نه به مدینه. و او به این زیاد نامه نوشت و کسب تکلیف کرد.

از خدا می‌خواست که او را از

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۷۷.

جنگیدن با حسین علیه السلام مصون بدارد. هنگامی که حضرت و لشکرش به نینوا رسیدند، یک نفر پیام ابن زیاد را آورد مبنی بر اینکه حرّ از امام جدا نشود.

مرحوم مقمقانی می‌نویسد: حرّ یکی از اصحاب حسین بود که عاقبت زندگی خود را با سعادت و شهادت ختم نمود. او مصداق بارز این کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله است: «تَفَكَّرُوا سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً؛ یک ساعت اندیشه بهتر از هفتاد سال عبادت است.»^۱

مرقد شریف حر در سمت غربی شهر کربلا در فاصله حدود هفت کیلومتری آن واقع است.

حبیب بن مظاهر اسدی، اسوه

وفاداری

حبیب بن مظاهر - یا مظهر - از بزرگان اصحاب حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین علیه السلام بود و از جمله افرادی بود که امام را به کوفه دعوت کرد و نامه نوشته بود. بعد از اینکه ابن زیاد بر اوضاع کوفه مسلط شد و مسلم و هانی را به شهادت رساند، به همراه مسلم بن

عوسجه، مخفیانه کوفه را ترک کرد و در شب هفتم یا هشتم محرم به لشکر امام علیه السلام ملحق شدند. نقل شده، حبیب یک مرد صاحب جمال و کمال و حافظ کلّ قرآن بود.^۲

وقتی خیمه امام را در کربلا برپا کردند، خیمه امام مشرف به میدان و قتلگاه بود و اکثراً حراست و نگهبانی خیمه امام توسط حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه انجام می‌شد.

حبیب از قبیله اش (بنی اسد) که در نزدیکی کربلا زندگی می‌کردند برای یاری امام یاری طلبید. حدود ۹۰ نفر روانه شدند که موضوع بر ملا شد و آن نود نفر به دستور عمر سعد به قبیله خود بازگردانده شدند.

روز عاشورا، امام بعد از نماز صبح لشکر خویش را آرایش داد و فرماندهی سمت چپ (میسره) لشکر را به حبیب و سمت راست را به زُهریر عطا کرد.

او در میدان جنگ با آنکه پسر مرد بود، ۶۲ نفر را کشت تا اینکه بانیزه او را

۱. تنقیح المقال، ج ۱، ص ۲۶۰.

۲. اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۵۵۴.

هدف قرار دادند و حبیب با صورت به زمین افتاد و حصین بن نمیر با شمشیر به سر مبارکش زد و او را به شهادت رساند.

امام در شهادت حبیب بسیار ناراحت شد و خطاب به او فرمود: «عند الله أختیب نفسی و حماة أضحایی؛ جان نثاری خود و یاران حامی و مدافعم را به حساب خدا می گذارم.»^۱

زَهِیر بن قَین بَجَلِی، اسوه

اراده و تصمیم

از بزرگان و دلیران کوفه و رئیس قبیله «بجلی» بود. در آغاز از هواداران عثمان و دشمن امام بود و می کوشید با امام روبه رو نشود؛ اما در سال ۶۰ هجری هنگام مراجعت از سفر حج در راه عراق با کاروان امام علیه السلام برخورد کرد که با تشویق همسرش دُلْهَم دعوت امام را اجابت کرد و به خیمه امام رفت. پس از اندکی با چهره‌ای شادمان بازگشت و دستور داد خیمه‌اش را کنار خیمه امام علیه السلام منتقل کنند.

سید بن طاووس می گوید: زهیر هنگام مراجعت از پیش امام به

همسرش گفت: تو را طلاق دادم. به نزد خانواده‌ات برگرد. من می خواهم در خدمت حسین علیه السلام باشم و در راه او به شهادت برسم.^۲

زهیر چنان اطمینان امام را جلب کرد که حضرت در روز عاشورا فرماندهی سمت راست لشکرش را به او محول کرد. هنگام نماز ظهر عاشورا به دستور امام سینه‌اش را سپر تیرهای دشمن کرد تا امام و لشکریان نماز جماعت برپا دارند. او در مقام یقین و شناخت حق و اطاعت از امام به درجه‌ای رسید که حتی شخص امام حسین علیه السلام را هم تسلیت و دلگرمی داده گفت: از آنچه پیش آمده است نگران نباش که جای نگرانی و تأسف نیست.^۳

در شب عاشورا که امام بیعتش را از گردن تمام افراد برداشت، او در آن شب خیلی ناراحت شد و خطاب به امام گفت: به خدا سوگند دوست دارم

۱. ناسخ التواریخ، امام حسین علیه السلام، ج ۲،

ص ۲۸۶؛ چهره‌ها در حماسه کربلا، ص ۱۱۴.

۲. لهوف، ص ۷۳.

۳. بررسی تاریخ عاشورا، ص ۱۹۹.

عبدالله را دو نیمه کرد و به پوستی آویزان گردید. عبدالله صدا زد: «یا عمّه یا آبتاه! ای عمو جان و ای بابا [بین دستم را بریدند.]»

بعضی نقل کرده‌اند وقتی که دست عبدالله قطع شد، متوجه خیمه گردید، صدا زد: «یا أمّاه! قد قَطَعُوا يَدِي، مادر جان دستم را بریدند.» [معلوم می‌شود مادرش رمله در کربلا بوده است.]

مادرش از خیمه بیرون آمد و صدا زد: ای وای فرزندم، ای وای نور چشمانم.^۴



۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۹۸.

۲. ابصار العین، ص ۷۳.

۳. تاریخ الامم والملوک، ج ۶، ص ۲۵۹.

۴. معالی السبطین، ج ۱، ص ۴۶۳.

کشته شوم، سپس زنده شوم و دوباره تا هزار بار و خدای عزوجل بوسیله من مرگ را از تو و از این جوانان هاشمی دفع کند.^۱

زهیر پس از به هلاکت رساندن ۱۲۰ نفر از دشمنان، مجروح و در زمین کربلا به خون خود آغشته گشت و شربت شهادت و سعادت نوشید.

عبدالله بن حسن علیه السلام

مادر او رمله دختر شلیل بن عبدالله بجلی است.^۲

در روز عاشورا ۱۱ ساله بود.^۳ این کودک را امام حسین علیه السلام به بانوان حرم سپرده بود تا در خیمه‌ها از او نگهداری کنند.

هنگامی که امام حسین علیه السلام تنها به میدان رفت و هیچگونه یار و یآوری نداشت به سوی امام آمد تا به عموی خود کمک کند و در آن هنگام، بحر بن کعب با شمشیر به سوی امام حسین علیه السلام حمله ور شد. عبدالله گفت: می‌خواهی عمویم را بکشی؟! و دست کوچکش را برای عمو سپر قرار داد. آن بی‌رحم شمشیر را فرود آورد و دست کوچک